

مناظره مذهبی شاه عباس اول با کشیشان پروتستان و کاتولیک

رسول جعفریان

منبع:

<http://www.historylib.com>

به تازگی کتاب «اسناد پادریان کارملی» به کوشش استاد منوچهر ستوده - از چهره های ماندگار سال ۴ - توسط انتشارات میراث مکتوب به چاپ رسیده است. انتشار این اسناد که حاوی مطالب مهمی از فعالیت مبشران پابرهنه کارملی طی سالهای ۱۶۰۸ - ۱۶۲۳ (۱۰۱۸ - ۱۰۳۳) در ایران است، می‌تواند گوشه‌هایی از اهداف اروپائیان را در ایران و نیز دامنه مباحثات دینی موجود در کشور ما را آشکار سازد. این اسناد که جمعا ۱۷۰ عدد می‌باشد، برخی مشتمل بر نامه‌های سلاطین و امرا و پاپ و کاردینال‌های اروپایی به شاه عباس و شماری هم نامه‌های داخلی میان رهبران هیئت کارملی و شاه عباس و دیگر امرای دربار صفوی است. طبعاً پرداختن به جنبه‌های غیر دینی این اسناد، به این مقدمه مربوط نیست، اما در ارتباط با مسائل دینی، نکات و رخدادهایی قابل توجهی در این اسناد مورد اشاره یا تفصیل قرار گرفته است که مرور کوتاه بر آن‌ها خواهیم داشت. نخستین حضور این افراد، آمدن به اصفهان به بهانه تبریک بازپس‌گیری تبریز از ترکها بود که شاه برای آن فتح نامه‌ای هم به نقاط مختلف از جمله اروپا فرستاده بود. (اسناد پادریان کرملی ص ۳۴) اسپانیایی‌ها پس از فتوحات شاه عباس، احساس کردند که می‌توانند از وی به عنوان یک متحد علیه ترکها استفاده کنند و به همین دلیل، در ارسال هیئت‌های مختلف تلاش کردند.

کارملی‌ها یا گروه پابرهنگان، فرقه‌ای گسترده از مسیحیان کاتولیک بودند که پس از سالها تحصیل و ریاضت، برای رواج مسیحیت به نقاط مختلف جهان می‌رفتند. آنان در ظاهر، هیچ چیزی نداشتند و جز در اندیشه دین نبودند. حمایت پاپ و پادشاه اسپانیا و دیگر امرای اروپا از این جماعت، و نگارش نامه‌های فراوان به شاه در وصف و اندر حمایت از آنان نشان می‌دهد که از اینان تا چه اندازه در مقاصد سیاسی استفاده می‌شده است. همراه این افراد، معمولا هدایایی فرستاده می‌شد که گاه عبارت از کتاب و بیشتر کتاب مقدس بود. از جمله در یکی از این نامه‌ها که آن را کاردینال سنجرسه برای شاه در سال ۱۰۱۶ فرستاده آمده است: «و چون اینجانب را نهایت محبت هست، دو جلد کتاب عربی نشانه به خدمت فرستادیم که از پادریان بازیافت خواهند نمود (همان، ۳۸) خواهش پاپ آن بود تا احترام کافی به پادریان گذاشته شده و به آنان امکاناتی داده شود. به علاوه «حضرت ریم پاپا التماس می‌نماید به نواب اشرف که جماعت عیسویان که در مملکت هستند و آنچه عیسویانی که از روم به دست می‌آید، عزت بدارند و به زور ایشان را محمدی نکنند». وی تأکید کرد که متقابلاً آنان نیز با محمدی‌ها که به اروپا می‌آیند به همین صورت برخورد خواهند کرد (همان، ۴۲) شاه عباس ضمن تأکید بر این مطلب، در پاسخ خود، از این نکته گلایه کرد که «حاکم هرمز و پادریان، غلام و کنیز ما را گرفته عیسوی می‌نمایند. از حضرت پاپا التماس داریم که مردم هرمز را منع نماید که با جماعت محمدی این قسم سلوک نکنند» (همان، ۴۴)

یکی از این رخدادها، نزاع مذهبی میان جماعت پادریان کارملی با گروهی از کشیشان پروتستان انگلیسی در حضور شاه عباس است. شاه عباس از سال ۱۱۲۰ به تدریج شروع به حمایت از انگلیسی‌ها در جنوب کرده رفت و آمد آنان را

به بنادر ایران آزاد کرد. این مسأله مورد انتقاد شدید اسپانیایی‌ها واقع شده و آن را از طریق سفیر خود دان گارسیا به اطلاع شاه رساندند (همان ۱۸۶) شاه هم در مقابل می‌گفت: پادشاه اسپانیه مدت مدید است که اقرار نموده که محاربه با روم نماید و از آن تاریخ تا حال اثری ظاهر نشد و از این واسطه چندان منت بر من ندارد که انگلیس را از الکه خود بیرون کنم (همان، ۱۸۷)

شاه عباس، در این میان، ضمن بازی سیاسی با آنها، و در حالی که هیچ امیدی به حمایت و مدد اسپانیا نداشت، به طور شخصی، علاقه‌مند بود از رقابت میان این دو فرقه مذهبی، یعنی پروتستان و کاتولیک، یکی وابسته با انگلیس و دیگری اسپانیا استفاده کرده و در عین حال، بردانش مذهبی خود نیز بیفزاید. به همین جهت، مجلس مشترکی از آنان تشکیل داده، آنان را بایکدیگر روبرو کرده و از آنان خواست تا تفاوت‌ها نگرشی خود را در برای وی شرح دهند.

سند شماره ۱۴۷ این اسناد، اختصاص به گزارش این گفتگوها دارد که البته پادری‌های کارملی آن را تنظیم کرده‌اند. این رخداد مربوط به ماه رجب سال ۱۰۳۰ است. پادری جوان که رهبر کارملی‌هاست و نقش محوری در این اسناد دارد در یک سمت قرار دارد و در سمت دیگر جماعت انگلیس.

ابتدا شاه از احوال پاپ می‌پرسد که پادری وی سنت به او توضیح می‌دهد که پاپ پیشین درگذشته و پاپ جدیدی به جای او نصب شده است.

این مجلس، در عین حال، مجلس غذا هم بود و شاه بر آنان «شفقت نمود طعامی که درقاب خود میل می‌نمود فرمود که پادریان از آن قاب طعام تناول نمایند». سپس در باره جنگ جدید میان پادشاه له (لهستان) با ترکها پرسید که پادریان گفتند: آنان فتح داشته‌اند. شاه گفت از این جنگها آگاه است اما این را هم می‌داند که عن قریب ترکها با لشکری عظیم به سراغ آنان خواهند رفت. شاه همچنین به اختلافات میان اروپایی‌ها و عدم اتحاد آنان سخن گفت و این که این اختلافات سبب شده است تا ترکها در اروپا پیشروی کرده سرزمین‌های تازه‌ای را بگیرند. شاه عباس، گفت که «سلاطین فرنگیه» یا «کم‌زور» هستند و یا «کم غیرت از دین حضرت مسیح» به طوری که حتی نتوانسته‌اند یک بزغاله از ترکها بگیرند (همان، ۶۹).

در این مجلس، کم کم بحث به مسائل دینی کشیده شد با اشاره به جلسه‌ای که پیش از آن بوده و ضمن آن جماعت انگلیس، کاتولیکها را متهم به بت‌پرستی کرده بودند، قرار شد تا این بحث بار دیگر مفصل طرح شود. ابتدا در مسأله روزه گرفتن، پرتستانها تأکید کردند که خداوند روزه را واجب نکرده است. در مقابل، پادریان کارملی با اشاره به این که روزه در همه آیین‌هاست، به محکوم کردن پروتستانها پرداختند. سپس شاه از پادری جوان کاتولیک پرسید: انگلیس خاج به سر خود با دعا نشان می‌کند یا نه. جواب داد که نه. دیگر سؤال نمود اگر صورت‌های اولیا و پیغمبران دارند و سجده می‌کنند یا نه؟ پادری نیز جواب داد که انگلیس ندارند.

در پایان این مذاکرات، شاه علاقه خود را از نزدیک شدن به جماعت انگلیس ابراز کرد و دلیلش آن که پادریان و نمایندگان دولت اسپانیا به او خلاف فراوان گفته‌اند. مقصود وی قول و قرارهایی بود که در باره محاربه با ترک گذاشته و هیچ گاه به آنها عمل نکرده بودند. این بحث میان شاه و پادریان ادامه یافت و آنان اصرار داشتند که در این باب، خلافتی گفته نشده است. (همان، ۲۱۱ - ۲۱۳). اما حکایت مهم دیگری که در این اسناد به آن پرداخته شده، مسیحی شدن چند نفر ایرانی توسط پادریان کارملی است که افشا شده و بر دامنه اختلاف میان شاه و کارملی‌ها افزود. اسنادچندی از این مجموعه، اختصاص به این ماجرا دارد. این پنج نفر که مسیحی شده بودند، در جنوب توسط نیروهای امام قلی خان دستگیر شده و به اصفهان باز گردانده شدند. نخستین سند (سند ش ۱۵۵) نامه امام قلی به حاکم اصفهان است که در این باره از پادری جوان رئیس پادریان کارملی پرسش شود. به علاوه، پرسش شاه از پادری مطرح شد که:

مگر ازین عزّت ونان و نمک از خوان نواب اشرف معقول می‌باشد که در عوض این عزّت، پادری مردم مسلمان و رعیت اشرف، عیسوی کند؟

پاسخ پادری این بود که: هرگاه عیسویان از گرجیان و ارمنی به پیش نواب اشرف می‌روند و می‌خواهند و می‌طلبند که بدین حضرت محمد (ص) در آیند، نواب اشرف جماعت عیسویان را در دین افضل موجودات محمد(ص) در می‌آورد یا نه. و اهل اسلام با شادی و عیش و به عزّت تمام در شهر می‌گردانند؟ پس همین قسم بر محمدی که نزد پادری می‌آید و طلب دین عیسی صاحب ما می‌کند، یقین است که او را عیسوی خواهد کرد.

وی در پاسخ خود، طعنه‌ای هم زد که آن کسانی که عیسوی اند و محمدی می‌شوند. به طمع مال دنیا یا ترس از شمشیر است، اما من فقط با «کلمه» عیسوی می‌کنم.

به جز مسائل دینی که البته دامنه آن ادامه یافت، بحث جاسوسی نیز مطرح بود و دربار صفوی تلاش می‌کرد تا در این زمینه هم تحقیقاتی به عمل آورد. بحث رفتن اینان به هرمز و گرفتن سفارش از پادریان کارملی، مسأله‌ای بود که می‌بایست مورد تفحص قرار گیرد. پادری جوان آن یک سفارش نامه معمولی می‌دانست که برای رئیس کارملی‌ها هرمز در باره این افراد نوشته است. در آن سفارش نامه اسامی این افراد چنین آمده بود: الیاس، اسکندر، یوسف، ابراهیم و الله وردی. (همان، ۲۲۹) با توجه به اسامی این افراد، این احتمال بود که این افراد پیش از آن مسیحی بوده، سپس مسلمان شده و دوباره به دین پیشین خود باز گشته‌اند.

شاه عباس که آگاه بود در این باره مقاومت کند، البته این نکته را تأیید می‌کرد که: ما چند هزار عیسی را به دین

حضرت محمد (ص) درآوردیم، اما پادری چند نفر را بدین خود درآورده است (همان، ۲۳۳). ادامه تحقیقات در باره مسیحی شدن این افراد و اعتراف آنان و تعقیب و پیگیری کارملی‌ها برای نجات جان آنها و در نهایت سنگسار کردن دو نفر از آنان به امر نواب اشرف در خوراسگان - روستایی نزدیک اصفهان - طی اسناد بعدی به تفصیل آمده است. پادریان فرنگی تلاش زیادی برای رهایی این افراد کردند، اما «چون امر نواب اشرف شده، کارمشکل» شده و غیر قابل برگشت بود: «همین وقت ملازمان حاکم، با جارچی سوار شدند و به تمام شهر گردانید و جارچی به آواز بلند جار زد که امر شاه است که هر مسلمان که دین حضرت محمد را دوست دارد سنگ بردارند و برند در محل قتلگاه به واسطه سنگ باران کردن و سوزانیدن دو نفر که از دین در رفتند و عیسی شدند» (همان، ۲۴۳).

در این وقت، شماری از علمای اصفهان فرصت را برای تحریک شاه بر ضد مسیحیان مغتنم شمرده، دامنه کار مسیحی کردن مردم را بیشتر از آنچه پادریان عنوان می‌کردند، می‌دانستند: جماعت طالب علمان از پادری مذکور شکایت دارند که بیشتر از پنج نفر عیسی نموده است. و شخصی بود که گفت هفت نفر. و پادری جوان و پادریان دیگر از این مقدمه آزرده بودند که راست نگفتند. و اهل علوم آزرده بودند و شکایت به خدمت پادشاه نمودند از یک رساله که بیک زاده رومانیه نوشته بود در باب ردّ دین. وسیله از نوشتن این رساله این بود که چون یکی از پادریان پرتگس به اتفاق بیکزاده در خانه میر زهگیر تراش مباحث می‌نمودند و فارسی درست نمی‌توانستند گفت، بیکزاده فارسی نموده به خدمت میر مذکور فرستاد، در تاریخ ۱۴ شهر سپتامبر سنه ۱۶۲۲ و از عربیه شهر شوال سنه ۱۰۳۰. و این رساله جمیع طالب علمان و اهل اسلام را آزرده بود. همچنین دیگر کتاب به جواب بیکزاده کردند به درستی. و بسیار شکایت به نواب اشرف نمودند (همان، ۲۳۴). اینها مسائلی بود که علمای اصفهان پیش از ماجرای کشف آن پنج نفر توسط امام فلی به شاه می‌گفتند، اما «هرچه مذکور می‌شد، تغافل می‌نمود». پس از کشف آن ماجرا، شاه عباس احساس کرد مسأله جدی است. به علاوه، با کشف این مسأله، شایعات در اصفهان بالا گرفت و گفته شد که پادری جُوّان چند

هزار اسلام را به دین عیسی درآورده». شاه می‌دانست که این شکایت یعنی این که پادری پنج یا هفت هزار نفر را مسیحی کرده باشد، باطل است. شاه عباس از اصرار برخی از علما، ناراحت شد و گفت: این جماعت از ما چه می‌خواهند و چه تزویر می‌گویند. سبب ایشان آن است که در میانه ما و سلاطین پادشاهان فرنگیه دشمنی باشد. (همان، ۲۳۵)

این اعتراف، به روشنی نشان می‌دهد که علما در باره مواضع شاه نسبت به دوستی با سلاطین فرنگیه، و میدان دادن به مسیحیان در اصفهان، انتقاداتی داشته و با آن موافق نبوده‌اند.

بعد از آن، چنان که از اسناد به دست می‌آید، پادریان از سوی مردم اصفهان تحت فشار قرار گرفته و در این باره به نواب اشرف شکایت بردند. در این باره از شاه خواستند «رقمی شفقت نمایند که احادی مزاحمت به حال این فقیران نرساند» و مانند روزهای اولی که آمده بودند، همچنان محترم باشند. (همان، ۲۴۷).

در جمع تلاش شاه عباس، آن بود تا اصفهان را به صورت مرکزی درآورد که همه مردمانی از هر کشور بتوانند رفت و آمد کنند و بر عظمت و اقتصاد این شهر بیفزایند. در این زمان، اروپائیان درخواست‌های زیادی داشتند و شاه عباس نیز با همان فکر، فرامین فراوانی صادر کرد تا امکانات لازم در اختیار آنان گذارده شود. این اسناد در پایان همان کتاب و با تلاش آقایان ریشار و روح بخشان آمده است. با این حال، آبی از منافع مالی و اقتصادی غفلت نمی‌کرد و به علاوه، وقتی از اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها ناامید شد، با کمک کشتی‌های انگلیسی، بساط ۱۱۷ ساله پرتغالی‌ها را از هرمز بیرون ریخت و بندرعباس را به جای آن به صورت یک مرکز تجاری درآورد.